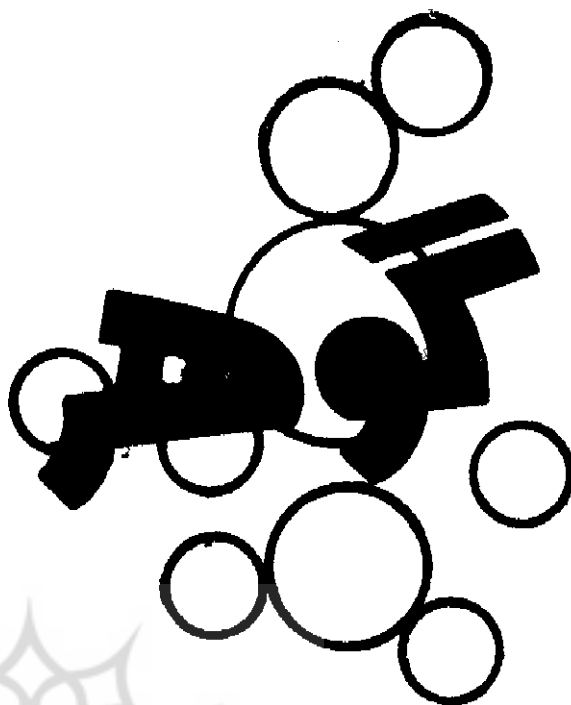


سال دوم - شماره ۱۰ دی ماه ۱۳۵۳



مدیر مسئول: مرتضی کامران

دیباچه

بنام خداوند بخشنده و بخشاینده

در مسلخ عشق ، جز نکو را نکشد  
لاغر صفتان زشتو را نکشند  
گر عاشق صادقی ، زکشتن مهراس  
مردار بود ، هر آنکه او را نکشند

آنکس که خامه برنامه آشنا سازد ، تا بر کتاب مستطاب و تألیف منیف ، حاوی شرح-  
حال و فهرست آثار حکیم بارع و فیلسوف جامع ، عارف سوخته جان و سالک شوریدمروان ،  
شمع محفل افروز بزم محبت و پروانا خویشتن سوز شعله حقیقت ، ابوالفتوح شیخ شهاب-  
الدین سهروردی ، مصنف کتاب ممتع و ممتاز «حکمة الاشراف» ، دیباچه ای نویسد ، همینکه  
بسرگذشت عبرت آمیز و سرنوشت حسرت انگیز او آگاه شود ، دریغ و افسوس فراوان خورد

←

## سلسله انتشارات بنیاد نیکو کاری نریبانی

- ۵ -

### فلسفه در ایران باستان

### و نریبانی حکمة الاشراق

و افکار و آثار و تاریخچه زندگانی سهروردی \*

از حکیمان قرن پنجم و ششم هجری

زیراکتر دانشمندی، بدین پایه و مایه از دانش و بینش است که در عمر بس کوتاه خود تا این حد، از بسی یافتن بحق و حقیقت و در راه تحصیل علوم و معارف و حکمت و معارف و بمنظور تزکیه نفس و تخلیه باطن و تنزیه روح و تهذیب اخلاق و تشحیذ ذهن و تامل ذوق، رنج و زحمت کشیده و ریاضت و مشقت دیده و سفرهای دور و دراز رفته و تلاش و کوشش کرده و سرانجام توفیق یافته باشد که از مکتبی نو و اصیل در فلسفه و حکمت در بنگشاید و حکیمان و فیلسوفان پخته و ورزیده جهان را مات و حیران استعداد و نبوغ خویش سازد و سرانجام در راه ترویج و تبلیغ حقایق جان فدا کند. بطور قطع و یقین، سهروردی یکی از اعجوبه‌های زمان و نادره‌های دورانست که چون او، مادر آزادگان کم آرد فرزند. بنابراین در شرح حال او نباید تنها باین بسنده کرد که اسم و رسمش چیست؟ و پدر و مادر و نیایش کیستند؟ و قوم و قبیله‌اش از کجاست؟ و در کجا و بچه تاریخ

\* از این کتاب دو هزار نسخه بر کماندهشتاد گرمی و جلد مقوایی در چاپخانه سکه بچاپ رسیده و در کتابخانه انتشارات سپهر (روبروی دانشگاه) و دیگر کتابخانه‌های معتبر تهران و شهرستانها به بهای هر جلد ۳۰۰ ریال بفروش میرسد.

بدنیا آمده و نزد چه کسان درس خوانده و با کدامین بزرگان معاصر بوده است؟ بلکه باید بیشتر بسیر عقلی و تمشی روحی و رشد فلسفی و جنبش فکری و جهش ذوقی او پرداخت و از هنر شگفت و شگرف او در پایه گذاری مکتب بزرگ «حکمت اشراق» و از اثر عظیمی که فلسفه نوین او، در تحول فکری و عقلی بشر، پدید آورده و نیز از عشق سوزانی که بمرزوبوم پاك ایران و بمیراث فرهنگ تابناک نیاتان خود داشته است سخن گفت.

آری، در دیباچه ترجمه احوال او حیف و دریغ است که فقط از اختلاف اقوال و آراء مورخان، در باب تاریخ روز و ماه و سال ولادت و شهادت و سفرهای دور و دراز با کناف و اطراف جهان و تلمذ در پیش این و آن، سخن بدرازا گفته شود. در اینجا باید بوصف جان و دل پرداخت نه بشرح آب و گل.

از آنرو نگارنده، باذکری مختصر از مدارك و مأخذ، در جزئیات و اختلافات خصوصیات زندگی او وارد نمیشود و تنها اقوال ارجح وثقه و اخبار متفق علیه و مفروغ عنه را میآورد و بعد بکلیاتی از مکتبهای فلسفی ایران و یونان و کم و کیف ابتکار عظیم این فیلسوف جوان و عبقری دوران میپردازد. خوشبختانه در باب زندگی او، چند تن از فحول مورخان و اعصاب عالم علم الرجال، که معاهد و معاصر او بودند در کتب خود شروحي مستوفی نگاشته اند مانند:

۱ - شمس الدین محمد بن محمود اشراقی شهرورزی متوفی بسال ۶۴۸ هجری که از شاگردان سهروردی بوده و در کتاب تاریخ الحکماء خود موسوم به «نزهة الارواح و روضة الافراح» درباره استاد خویش شرحی شامل و کامل نوشته است که از مراجع و منابع موثوق و مستند بشمار میآید.

۲ - قاضی بهاء الدین ابوالمحاسن یوسف بن رافع معروف باین شهاد، قاضی شهر حلب که بظن متأخرم یقین در مجلس مناظره و محاکمه سهروردی حضور داشته است. در کتاب النوادر السلطانية و المحاسن الیوسفیه، در تاریخ جنگهای صلیبی.

۳ - الملك المؤید عماد الدین ابوالفدا اسماعیل صاحب حماة السلطان، الملك الافضل نورالدین ابوالحسن متوفای بسال ۷۳۲ هجری در کتاب تاریخ خود.

۴ - زین الدین عمر بن الوردی از قضاة حلب در تاریخ خود (۷۴۹ هجری).

۵ - زکریا بن محمد بن محمود قزوینی فقیه (نیمه دوم قرن هشتم) در «آثار البلاد و اخبار العباد».

۶ - ابو محمد عبدالله بن اسعد الیافعی الیمنی المکی. متوفای بسال ۷۶۸ هجری در کتاب «مرآة الجنان».

۷ - ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن الجوزی حنبلی، واعظ متوفای در ۵۹۶ هجری صاحب «المنتظم فی تاریخ الملوك والامم».

۸ - سبط ابن الجوزی و ابن تفری مروی، قاضی شهر حلب و ابن خلکان در «وفیات الاعیان» و صاحب «ریاض العلماء» و شیخ بهاء الدین عاملی در «کشکول» و فخر بناکتی و سیف الدین آمدی و یاقوت حموی در «معجم البلدان» و حاجی خلیفه در «کشف الظنون» و مؤلفان «دائرة المعارف اسلامیه».

ابن مورخان و شرح رجال نویسان، در بعضی نکات متفق البیان و در برخی دیگر مختلف. الاراء هستند و اغلب مطالب را، بطور ناقص یا کامل و بنحو ایجاز و اختصار یا تطویل و تفصیل، برحسب تقدم و تأخر زمانی، از یکدیگر نقل و اقتباس کرده اند و همانطور که یاد شد بموارد اختلاف اشاره ای نمیشود و کسانی که بخواهند در این باب اطلاعاتی بدست آورند باید بمتن کتاب رجوع کنند.

بطور مختصر و مفید باید بدانیم که:

الشیخ المعظم، الفیلسوف المکرم، العالم الربانی، المتأله الروحانی، العالم العامل، الفاضل الکامل، ابوالفتوح شهاب الدین محمد بن یحیی بن حبش بن امیر کسهروردی ملقب به «المؤید» - بالملکوت، و «خالق البرایا» و «قدح الزند» (آتش افروز و شگفتی آفرین) و معروف به «شیخ مقتول» و «شیخ اشراق» میان ۵۴۴ تا ۵۵۰ هجری قمری (مطابق با ۱۱۵۰ تا ۱۱۵۵ میلادی)، در شهر سهرورد، از شهرهای تابع زنجان، از استان آذربایجان، بجهان دیده گشود و پس از نماز روز جمعه سلخ ذی الحججه (یا پنجم رجب) سال ۵۸۷ هجری مرده او را از زندان قلعه حلب بیرون آوردند. وی از کودکی اندیشه ای نیرومند و هوشی سرشار و برای تحصیل علم، طبیعی حریص و مولع داشت. دوران کودکی و اوان حوادث سن و آغاز تحصیل را در مولد و مسقط الرأس خود سهرورد گذراند و سپس بمرآغه و اصفهان رفت. در این هنگام سی و دو سال داشت. متوسط اقامه و متوسط اللحیه و در فروع، شافعی مذهب بود. در اصفهان کتاب «البصائر النصیریه» مؤلف عمر بن سهلان الساوی، استاد مبرز علم و منطق و حکمت، رانزد ظهیر پادسی خواند و در مرآغه، پیش شیخ مجد الدین جیلی، از بزرگان نامدار عصر و استاد امام فخر الدین رازی، اساس علوم و حکمت و اصول فقه را بیاموخت. وی بجهان - گردی و سیر و سیاحت در آفاق و انفس میلی و رغبتی تام و تمام داشت و پیوسته، بانگیزه طبع کثیر الجولان و شدید الذوق خود، پیاده در نکاپو و جستجو و استخبار و استطلاع بود و گوئی از بی گمگشته ای از اینسو به آنسو میگردد. زمانی، بحال تجرد و تفکر و تدبیر در خویشتن فرو میرفت و مدتی، بریاضات و مشاق نفسانی و خلوات و مکاشفات روحانی و هنگامی به - بحث و نقد و محاوره و مجادله با عالمان و حکیمان و فقیهان و روزگاری بمصاحبت و مجالست و مخاطبت با مشایخ و صوفیان و اقطاب زمان میگذراند. بسیار کم میخورد و اغلب بیکهفته روزه میگذرد. بامور دنیا و ظاهر حال و خوراک و پوشاک و جاه و مقام و ضیاع و

عقار و تعینات مادی و تشخصات اجتماعی بی اعتناء بود و حتی گاهی، برخلاف عرف و عادت و بمنظور درهم شکستن قیود و حدود، جامه و کلاه‌های دراز و سرخ می‌پوشید و یا خرقه‌ای بر تن و خرقه‌ای دیگر بر سر می‌افکند. اغلب روزها روزه‌دار و بیشتر شبها در مناجات و بیدار بود. با آواز و ترانه خوش و نغمات موسیقی و سماع دلکش عشق می‌ورزید. در سخن دلیر و بی‌باک بود و هر چه در دل تنگ داشت، بی آنکه آدابی و ترتیبی بجوید، با تهور و بی‌تحفظ میگفت و پروا نمیکرد، خلاصه قلندروار، خشت زیر سرو بر تارم هفت اختر پای داشت و رندانه، گدای در میکده بود ولی ناز برفلک و حکم بوستاره میکرد.

وی در ۳۶ تا ۳۸ سالگی بذروه کمال دانش و بینش رسید و در تمام این مدت لحظه‌ای از اندیشیدن و گفتن و نوشتن فارغ و غافل نماند، بطوریکه کمتر دانشمندی را میتوان یافت که در این مدت کوتاه عمر، با آنهمه گرفتاری و دل مشغولی، اینهمه آثار نغز و بدیع از خود بجای گذاشته باشد. رساله‌ها و کتابهای او گنجینه‌ای آکنده بثلالی شاهوار و غرور در آثار گرانبهایی از مسائل فلسفی و عقلی و اشراقی و ذوقی است. بیشتر آن را بحرایی و عده‌ای را پارسی نوشته و چند مجلد را نیز ابتدا بحرایی نوشته بعد خود آنرا پارسی گزارده است.

اسلوب نگارش آن، چه در عربی و چه در پارسی، بسیار ممتاز و عالیت. عبارات و جملات فصیح و بلیغ و معانی و مضامین دقیق و بدیع است و رویهمرفته الفاظ و تراکیب، موسیقی و آهنگی گوش‌نواز و جان‌پرور دارد و لغات و اصطلاحاتی بکار برده است که از لحاظ فصاحت و بداعت، ابتکار قریحه و طبع و ذوق خداداد و خلاق اوست.

این آثار، از عربی و فارسی، در فهرست شهر روزی در حدود ۲۳ مجلد و در فهرست دائرة المعارف الاسلامیه ۴۸ مجلد و از این تعداد ۱۷ جلد بزبان پارسی است و اسامی همه آنها در متن کتاب بتفصیل آمده است و ما در دیباچه تکرار نمیکنیم. شاهکار فکری و ذوقی و عمل سرسبد آثار فخیم و فاخر سهروردی «حکمة الاشراق» است زیرا در آن زبده و نخبه اصول و مسائل حکمت اشراق یا فلسفه باستان را، با ذکر منابع و مدارک و مآخذ، آورده است و باید آنرا عصاره اندیشه و ذوق و خلاصه تفکر و تدبیر و ره‌آورد سیر و سیاحت در آفاق و انفس و نتیجه خلوات و ریاضات و مکاشفات و حاصل تفحص و تتبع و بالاخره پرتو جان قوی مایه و دماغ بلند پایه و دل روشن و نمودار آشکار روح بزرگ ایران‌دوستی و میهن‌خواهی او بشمار آورد.

از همین سرچشمه فیاض است که ریشه نهال بهشتی صفات و عرش آیات تصوف و عرفان آب میخورد و نیرو می‌گیرد و شاخهای تر و شاداب و پر برک و عمل و بارخود را با آسمان و برفراز ابرها میکشاند و تا زیر پایه‌های عرش پاکبریا و عظمت خدا بالا میبرد و بشر زمینی را، در زیر سایه همایون خود از فرشته آسمانی برتر میسازد.

همانگونه که خود گوید: بدو دلیل آنرا حکمة الاشراق نامیده است: یکی، آنکه این

فلسفه بر شالوده اشراقات نفسانی و خلجانات روحانی پایه دارد، پس حکمت اشراق است. دو دیگر، آنکه مایه آن از حکمت شرقیان یعنی پارسیان است، پس حکمت شرقیان است. دانش بزهوی و حقیقت طلبی و جهانگردی و خانه‌دوشی و سیر و سلوک سهروردی، سرانجام پای او را بخاورمیانه کشانید و بشهر حلب از بلاد سوریه رسید و در آنجا عزم رحیلش به اقامت بدل شد. علت اقامت او در حلب روشن نیست. درمآخذ و مدارک اشاره‌ای نشده است که چرا این تشنه آب حیات و سالك طریق نجات، از آنهمه مراکز بزرگ فرهنگی و مکاتب نامدار علمی و فلسفی ایران، در اصفهان و ری و استخر و طوس و نیشابور، دل بر کند و در شهر حلب رخت افکند؟ بخصوص که وی شافعی مذهب بود و در آن روزگاران، بزرگترین مرکز فقه شافعی در اصفهان وصیت شهرت حلقه درس مدرسه «الحافظ ابونعیم» در همه جا پیچیده بود و فقیهان و عالمان و طالبان، از اقصی بلاد اسلام، تحصیل و تکمیل را، با اصفهان، شد رحال میکردند. بنابراین باید برای این هجرت و اقامت، علتی مهم و انگیزه‌ای خاص وجود داشته باشد.

گوئی مقدر و مقرر چنین بوده است که این آفتاب عالمتاب، در این شهر در پس حجاب فنا مستور شود و این غنچه خندان در این دیار، از دم صرصر مرگ پر پر شده بر خاک بریزد و این شعله جواله، در این مرز و بوم، از سموم هلال، خاموش گردد!

مندرجات کتاب «حکمة الاشراق» و نوشته‌های دیگر سهروردی و محاورات و مکالمات و مناظرات و مجادلات و مباحثات وی با قاریان و فقیهان و حکیمان و محدثان، در مجالس بحث و فحص، و عزت نفس و مناعت طبع و هوش جوال و روشندلی و روشن بینی و وارستگی او از آلودگیهای مادی و بی اعتنائی او بقیود معمول و متعارف زمان و تعلقات و تعینات و تشخصات جهان و نبوغ فوق تصور و خارق عادت او در حکمت و فلسفه و عشق دیوانه‌وار او بفرهنگ کهن ایران، او را محسود و مبعوض امثال و اقربان قرارداد. کویته فکران دراز زبان و خشاک دامن تر دامن و گولان مردم فریب نمیتوانستند بچشم خود به بینند که جوانی، سی و دو ساله، نا آشنا و بیگانه، در مدتی اندک که در شهر حلب، در مدرسه «الحلاویه» فرود آمده و در حلقه درس شیخ و مدرس آنجا، الشریف افتخارالدین، جای گزیده و به بحث و نقد پرداخته، تا این حد کارش بالا گرفته است که نه تنها مردم عادی، بلکه صلاح‌الدین الملك الظاهر، فرمانروا و حاکم شهر حلب، فرزند ابوالمظفر یوسف بن ایوب، معروف بسطان صلاح‌الدین ایوبی را نیز، بخود گروانیده است. این شمع فروزان و نوگل خندان، سوز دل را بر زبان می‌آورد و بوی خوش جان را به پیرامون میپراگند و مانند نسیم بهاری، دامن کشان، بهرسو که میگذرد نزهت و خضرت همراه دارد. لاجرم تشنگان علم و معرفت و شائقان فلسفه و حکمت، پروانه وار، بگرد او درگردشند و طالبان کشف اسرار مگو و رازهای سر بمهر خلقت، حلقه افادت

و افاقت و مکتب ارشاد و هدایت او را فر و شکوه و رونق و آبرو می بخشند، این وضع غیر قابل تحمل بود و آنان نمیتوانستند بر خویشی هموار کنند، چه اگر در بازار پرسود و زیان زمان، این گوهر تابنده بر بساط جلوه گر باشد، آنان باید دکان های خرمهره فروشی خود را نخته کنند. از آنرو، فقیهان و مدرسانی که هر يك عمری را در این راه بسر برده و دود چراغ خورده و استخوان خرد کرده بودند، سخت بر آشفند و دیگ حسدشان بجوش افتاد و به پیروی از طبع درنده و خوی ستیزنده بشری، از سهروردی بسحاکم شهر شکایت بردند و سمایت کردند و چون او را حلقه بگوش عنایت و غاشیه بردوش ارادت وی یافتند و از تضریب خود نفعی نبردند، بر تشیعات بیفزودند و صورت مجلسی مبنی بر اثبات کفر و الحاد و زندگه و فساد سهروردی تهیه کردند و نزد سلطان صلاح الدین ایوبی بدمشق فرستادند و باو نوشتند :

جوانی بیگانه و تازه بدوران رسیده بشهر حلب آمده ، سخنان کفر انگیز و الحاد آمیز میگوید و در دین و شریعت بدعت های ناپسند می نهد و دور نیست که مردم مسلمان را سرگشته و گمراه و پایه متفداتشان را فاسد و تباه سازد. اگر در حلب بماند، فساد های عظیم برانگیزاند و اگر بجائی دگر رود هر آینه وجودش از تباهی خالی نباشد. باید هر چه زودتر ریشه فساد قلع و قمع شود. صلاح الدین، تحقیق در احوال سهروردی را بهیشتی از قضاة شهر حلب وا گذاشت و به پسرش نوشت که بحکم قاضی فاضل او را بکشد.

صلاح الدین الملك الظاهر ، بناچار، محکمه ای تشکیل داد. نخست قرار بود او را از آن شهر تبعید کنند و برانند، ولی بعد از این رأی عدول کردند و بجرم فساد عقیده و بدمذهبی و اینکه بفلاسفه عقیده دارد و خویش مباح است بقتلش فتوا دادند. در این محاکمه دوتن از فقیهان، بیش از دیگران، سخت گرفتند و پای فشرند، یکی شیخ زین الدین و دیگری شیخ مجدالدین پسران جهیل بودند.

موضوع قتل سهروردی، به تهمت کفر و الحاد، در زندان حلب، مورد اتفاق ارباب تاریخ و سیر است. ولی در چگونگی عمل، اختلاف عقیده دارند. چون سهروردی دریافت که از مردن گریزی و گزیری ندارد، از آنجا که بر ریاضت سخت و روزه داری دراز و گرسنگی ممتد عادت داشت ، خواست که او را در خانه زندانی کنند و آب و خوراک از او بازگیرند تا خدای خود را ملاقات کند و چنین کردند و بعد مرده او را از زندان بدر آوردند.

بعضی نوشته اند که او را با ریسمان خفه کردند و یا بضر ب شمشیر از پای در آوردند و یا از فراز قلعه ب زیر افکندند و آتش زدند. در این هنگام هنوز بجهل سالگی نرسیده و سی و شش یا سی و هشت ساله بود.

اما ملك الظاهر پس از قتل سهروردی، از کرده خود پشیمان شد و کسانی را که بقتل او

فتوا داده بودند کيفر داد و بر آنان بند نهاد و مقام و منصب از ایشان بستند و اموالی بسیار بمصادره گرفت. در اینجا نکته‌ای دقیق جلب توجه میکند:

میدانیم که سلطان صلاح‌الدین ایوبی، فرمانروای جنگ‌آوریست که دولت عظیم فاطمیان را که در قلمروی پهناور، از دریای سرخ تا اقیانوس هند، فرمان میراند و مذهب تشیع را ترویج میکرد منقرض ساخت و بساط آنرا درهم نوردید. فاطمیان، گروهی از آزاد مردان و ملیون ایرانی بودند که در اعصار و ادوار مختلف، باشکال و عناوین گوناگون، اسماعیلیان و قرمطیان و شعبویان و فاطمیان و... ظهور میکردند و همواره با قدرت حاکمه‌زمان خود به پیکار و ستیز بر میخاستند و منظور و مقصدشان این بود که گردن از ربه اطاعت بیگانگان تازی برهاند و از نو، یک حکومت ایرانی بر پای سازند. آنان هر چند بظاهر تشیع را تبلیغ میکردند، ولی در باطن، نظرشان گسترانیدن دامنه‌آداب و رسوم و فلسفه و حکمت ایرانی بود.

بنابراین مقدمه، دور نیست همینکه بسط سلطان صلاح‌الدین ایوبی خیر دادند که جوانی ایرانی، دانا و بی‌ناوکوشا، در منطقه‌ای که مرکز حکومت فاطمیان است و از آنجا قدرت سیاسی و قوت منوی و روح فکر و فرهنگ خود را باطراف نفوذ و رسوخ میدادند، پیدا شده و هنوز از گرد راه نرسیده، گروهی انبوه از دانشمندان و دانش پژوهان و روشنفکران و توده عوام الناس و حتی فرزند او صلاح‌الدین الملك الظاهر حاکم حلب را بخود جلب کرده است، بناگهان، دو اندیشه برای او پیدا شده باشد: یکی آنکه، از کجا این جوان یکی از سران قرامطه یا اسماعیلیه نباشد که برای گرفتن کيفر و انتقام باین نقطه آمده است تا از نوقیام کند و بلوایی و آشوبی بر پا سازد؟ دو دیگر اینکه، ممکن است این جوان آمده است تا مذهب و مسلکی، همانند دولت فاطمیان، در اینجا پدید آورد؟ زیرا بنیادگذار دولت فاطمیان نیز، مانند سهروردی، جوانی ایرانی و آواره و سرگردان بود که از خوزستان بمصر آمد و یک تنه شالوده کاخ رفیع و بنیان استوار حکومت فاطمیان را در آنجا پایه نهاد.

باحتمال یکی از این دو اندیشه، صلاح‌الدین، پس از سماعت قبیهان حلب از سهروردی، بر آن شد که دست بخون این قهرمان بیگناه بیالاید و او را از پای در آورد.

در هر حال، همانگونه که ابن مقفع (دادبه پسر دادگشتاسب)، قهرمان ملی دیگر، با نغیزه عرق قومیت ایرانی و غرور ملی و روح آزادگی، ایرانیان را برانگیخت و خود جان نازنین بر سر این مبارزه نهاد، سهروردی نیز یکی از قهرمانان و پیشتازان و خدمتگزاران فرهنگ ملی بود که حکمت تر و تازه و شاداب ذوقی «اشراقی» را که خمیرمایه ایرانی داشت، برابر حکمت سخت و خشن «مشائی»، که در جامه یونانی بود رواج داد و گذشته فاخر و فخیم را بیاد ایرانیان آورد و سرانجام سر در این راه نثار کرد.

خلاصه، سرنوشت زندگی سهروردی بدان طریق که یاد کرده ایم پایان پذیرفت. آفتابی بود روشن که بزیر ابر تیره پنهان شد! گوهری بود تابناک که در بن دریای بیکران